

حقوق بشر عنوانی برای فریب مردم

اگر غربی‌ها در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» از آزادی و تساوی عمومی همه انسانها سخن می‌گویند هرگز مقصودشان همه انسانها نیست بلکه مقصود، بشرهای سفید آنهم سفیدهای خیلی سفید می‌باشد!

مساوات وطنی بجای مساوات

بشری

موضوع تساوی همه انسانها در حقوق و حیثیات انسانی نه تنها در سراسر شرق قدیم، اعتبار و ارزش نداشته است بلکه مطالعه تاریخ غرب نشان می‌دهد که وضع زندگانی مردم غرب نیز در زمان قدیم تفاوتی با شرق نداشته است و اگر

می‌بینیم در سرزمین یونان که مهد فلاسفه بزرگ و مشعلدار فکر و اندیشه و فلسفه بوده است، سخنی از دموکراسی و مساوات به میان آمده است، معلول شرایط سیاسی و ظروف خاصی بوده است و هیچگونه ارتباطی به احترام انسان و اعتراف به حقوق بشری نداشته و بلکه بکنوع تدبیر و تصمیم سیاسی بوده است که در اثر فشار

اجتماعی هم که مردم بدست آورده بودند همیشه اختصاص به «شهروندان رومی» داشته است.

طرفداری از «برابری عمومی

انسانها» يك حيله سياسی!

اگر نظری به دنیای متمدن امروزه مکتب می بینیم در دنیای متمدن کنونی نیز عنوان «برابری عمومی انسانها» بصورت يك مسئله سیاسی واجتماعی مطرح شده و جزئی و عنوانی برای تریب مردم نیست و مادامی که ضرورت های واقع ، دولت ها را در فشار و تنگنا قرار ندهد ، هرگز حاضر نیستند به حقوق مردم اعتراف نمایند.

چنانکه در کشور انگلستان که معروف به مادر دموکراسی های جهانست، کارگران شهرهای آن کشور تا سال ۱۸۶۷ م از حق انتخاب محروم بودند و در این تاریخ، چون ضرورت وجود و فعالیتشان در کارخانه ها و دستگاههای صنعتی کشور محسوس شد ، دولت، بناچار، این حق را به آنها داد و چون کارگران مزارع و روستائیان انگلیس از همچو موقعیتی برخوردار نبودند، هیچده سال پس از این تاریخ از حق انتخاب برخوردار شدند.

همچنین زنان انگلستان تا جنگ جهانی اول از حق شرکت در انتخابات

ضرورت های ناشی از حفظ منافع وطنی برای اجتناب از آشوب و تأمین امنیت داخلی، بویژه در ایام جنگ اتخاذ شده است.

اینکه فلاسفه یونان در آن زمان از جمهوری و دموکراسی و مساوات بحث کرده اند، بی شك تحت تأثیر همان عوامل بوده اند. منظورشان از کلمه «مساوات» چیزی جز همان معنای محدود وطنی و تساوی حقوق «مواطنین» نبوده است. و هرگز مساوات عمومی بشری و احترام حقوق انسان از نظر انسانیتش منظور نساخته اند به این معنی که مزایای مساوات و دموکراسی در اصطلاح آنان منحصر آ یونانیان بوده و بیگانگان اعم از برده یا آزاد از این مزایا سهمی نداشته اند.

همچنین از مطالعه تاریخ روم برمی آید با وجود اینکه مردم این سرزمین در اثر مبارزات بی گیر توانسته بودند، قسمتی از حقوق خود را بازستانند و مجلسی از نمایندگان مردم تشکیل دهند ولی با همه اینها ، هیچگاه دستور مجلس روم بتساوی همگی طبقات در حق انتخاب و سایر حقوق اجتماعی اعتراف نکرده و حق تصرف در اموال عمومی و سیاست داخلی و خارجی همیشه در انحصار طبقه اشراف و «نبلاء» بوده است.

قابل توجه اینکه قسمتی از حقوق

اسبق امریکا ناگزیر می‌شود از آزادی بردگان دفاع کند ولی اصلی را پایه‌گذاری می‌کند که بعد از آزادی بردگان، مبنای تبعیضات نژادی می‌شود.

او برداشت خود را در خصوص عدم برابری سیاه و سفید، این چنین بیان می‌کند:

«من هرگز طرفدار برابری اجتماعی و سیاسی نژادهای سفید و سیاه، به هر صورتی که باشد، نبوده‌ام و نیستم.

من هرگز طرفدار این نبوده‌ام و نیستم که به سیاهپوستان حق انتخاب کردن یا انتخاب شدن داده شود، یا بتوانند به عضویت هیئت منصفه درآیند، یا به مشاغل دولتی منصوب شوند، یا به آنها اجازه داده شود که با سفیدپوستان ازدواج کنند و حتی اضافه می‌کنم که بین نژاد سفید و سیاه یک اختلاف طبیعی اساسی وجود دارد که تصور می‌کنم که برای همیشه مانع شود تا آنها بتوانند بر پایه برابری اجتماعی و سیاسی با هم به سرپرند و از طرفی هم ناگزیرند که در جوار هم زندگی کنند، ناچار یکی از این دو نژاد باید وضع و موقعیتی برتر و دیگری وضع و موقعیتی پائین‌تر داشته باشد، من نیز، مثل همه مردم، طرفدار دادن این برتری به نژاد سفید هستم.» (۱)

معروم بودند ولی پس از جنگ که به کارخانه‌ها راه یافتند آنها نیز از این حق استفاده کردند.

ناگفته نماند نه تنها حقوق دموکراسی و مساوات در جهان غرب در اثر تطورات سیاسی اقتصادی بدست آمده، بلکه موضوع آزادی بردگان نیز که ملل غرب آن را یکی از بارزترین مظاهر بشر دوستی خود جلوه می‌دهند بر همین گونه است و این حقیقتی است که برخی از محققان اروپایی هم به این حقیقت اعتراف دارند و صریحاً نوشته‌اند که: جنبش طرفداری از آزادی بردگان معلول ضروریات اقتصادی و یک نوع تدبیر سیاسی برای جلب منافع بازرگانی است.

بهترین گواه بر صدق این مدعی وضع پریشان و روزتاریک سیاه‌پوستان کنونی آمریکاست با آنکه سیاهان به ظاهر از بردگی آزاد شده‌اند ولی آنچنان از دست سفیدپوستان متمدن! ظلم و ستم می‌بینند که بهیچوجه در شان انسان و درخور حیثیت بشر نیست.

لذا می‌بینیم بهنگامی که مبارزات بی‌امان و خستگی‌ناپذیر طرفداران الغاء رژیم بردگی همه شئون زندگی جامعه امریکائی را در بر گرفته است.

«آبراهام لینکلن» رئیس‌جمهور

۱- رویا و تاریخ، امریکا در دو قرن - کلود ژولین - مترجم مرتضی کلانتریان ص ۳۹۹

الغاء رژیم بردگی يك امر

تشریفاتى

«لینکلن» درسخرانی، نظام برده-داری را محکوم می کند، اما فرضیه نابرابری نژادی را، که نظام برده داری درحقیقت برپایه آن بنا شده است، می پذیرد و قبول دارد.

آری وقتی که رژیم بردگی لغو شد طرفداران جدائی نژادی، برای توجیسه عقاید خود از میراث معنوی آزادکننده کبیر بردگان یاری می گیرند!

«لینکلن» نظام بردگی را در امریکا لغو کرد و پس از آن همگی کشورهای جهان این موضوع را نیز پذیرفتند، اما همگی این اقدامات جزیک امر تشریفاتى و ظاهرى نبود و الغاء رژیم بردگی ابدأ به این معنی نیست که سیاهان بصورت انسانهای آزاد درآمده اند.

لذا در ایالات جنوب مقررات خباص سیاهان وضع می شود، در این مقررات نحوه زندگی و قواعد روزمره زندگی آنها جزء به جزء تشریح شده است:

سیاهان باید خیلی زود بخواهند و وخیلی زود بیدار شوند و در کمال خضوع و خشوع با سفید پوستان صحبت کنند، آنها حق اشتغال به کارهای تخصصی را ندارند، سیاهان با وجود آزاد بودن، ناچارند

که مثل گذشته زندگی کنند، یعنی خیلی پائین تر از يك کارگر سفید. و سامور اجرای بدترین کارها با کمترین حقوقها باشند، اگر کار نداشته باشند به زندان انداخته می شوند و سرنوشت آنها به دست کارفرمایی سپرده می شود که با پرداخت پول، آزادی آنها را تحصیل کرده است، آنها باید از بابت پولی که کارفرما برای آزادیشان پرداخته است برای او کار کنند. (۱)

به هر تقدیر، دادگاه عالی امریکا، در سال ۱۹۵۴، حکم سال ۱۸۹۴ خود را نقض می کند و نتیجه می گیرد که سیاه-پوستان عملاً به خاطر آنکه جدا از سفید-پوستان هستند، نمی توانند در امر آموزش و پرورش با آنها یکسان باشند و از شرایط مساوی استفاده کنند به عنوان مثال، در سال ۱۹۴۰، «مسی سیپی» سالیانه برای آموزش و پرورش هر طفل سیاهپوست ۳۵ دلار اختصاص می دهد در حالیکه برای هزینه آموزش و پرورش هر طفل سفیدپوست ۱۱۷ دلار منظور میسازد. حتی در نیویورک این تفاوت به نسبت $\frac{1}{10}$ است.

نتیجه اعمال این سیاست برای نوجوانان سیاهپوست، مدرسه بدتر معلم بدتر، آموزش بدتر و بعداً در اجتماع، شغل بدتر با حقوق کمتر و موقعیت اجتماعی پائین تر است. (۲) بنابراین با توجه به مطالب یاد شده

و مساوات می گذارند ۱۱.

«مالکوم ایکس» که خود یکی از
سیاهان آمریکاست و سرانجام نیز قربانی
مبارزه بانژادپرستی شد، ماهیت ریاکار و
عوام فریب آمریکای جهانخوار را این چنین
ترسیم می کند:

«نه، من آمریکائی نیستم. من یکی از
۲۲ میلیون سیاهپوستی هستم که قربانی
توسعه طلبی آمریکائی شده است. من یکی از
۲۲ میلیون سیاهپوستی هستم که قربانی یک
دموکراسی شده است که دموکراسی نیست
بلکه نوعی ریاکاری است که به لباس
دموکراسی درآمده است... من آمریکارا
از چشمان یک قربانی می نگرم و نمی دانم که
رؤیای آمریکائی کدام است. اما کابوس
آمریکائی را خیلی خوب می شناسم». (۱)

روشن می شود که موضوع مساوات و
دموکراسی در هیچیک از ادوار قدیم و جدید
غرب بر پایه فضیلت و توجه به حقوق واقعی
انسان از نظر انسانیتش نبوده است و اگر
می بینیم غرب در «اعلامیه جهانی حقوق
بشر» از آزادی و تساوی عمومی همه انسانها
سخن گفته است، هرگز مقصودشان همه
انسانها نیست بلکه مقصود بشرهای سفید
و بقول بعضی ها «آنها» سفیدهای خیلی سفید
می باشد و لذا از نظر آنها کشتن میلیون ها
انسان بی گناه از سیاهپوستان آمریکا
و آفریقای جنوبی که هیچ گناهی جز این
ندارند که آزادی و آبروی خود را مطالبه
می کنند، جنایات و فجایع هولناک دیگری
که به انسانهای ضعیف و بی گناه روامیدارند
نه تنها مناسبات با حقوق بشر و تساوی عمومی
انسانها ندارد، بلکه نام این فجایع را در قرن
بیستم، تمدن و نشر اصول آزادی و برابری

۱- رویا و تاریخ صفحه ۳۲۹

«فان تقوی الله دواء العقل بکم و بصر عینی
افئدکم و شفاهم مرض اجهادکم و صلاح فساد
صدورکم و ظهور دین انفسهم»

تقوی دواء دردها

یعنی تقوی برابر خدا، دوی دردهای قلوب شما
اصحی و اعانت بیعتی در برابر کوری دل های شما
اصحی و شفای بیماری جسمهای شما است و
اصحی ظهور دین انفس شما است و باعث
پایان روزگاری در نفس شما است.